



مخاطرات بی تفاوتی

ایلی ویزل

خطابه در اتاق شرقی کاخ سفید





آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

مخاطرات بی تفاوتی

خطابه در اتاق شرقی کاخ سفید

(The Perils of Indifference,

Seventh White House Millennium Evening, April 12, 1999)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

ایلی ویزل (Elie Wiesel)

تصویر روی جلد: اردوگاه مرگ بوخن‌والد در نزدیکی ینا در آلمان، در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۴۵، ایلی ویزل هفتمین نفر از سمت چپ در ردیف دوم از پایین است.

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده آنلاین برای جامعه مدنی ایران)

e-collaborative for civic education

E-Collaborative for Civic Education (ECCE) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که میسر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارج می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradeh

Akbar Attari

فهرست

۹

۱۱

مقدمه

مخاطرات بی تفاوتی

مقدمه

ایلی ویزل^۱ از بازماندگان هولوکاست و برنده جایزه صلح ۱۹۸۶ است که این خطابه را در دوازدهم آوریل ۱۹۹۹ در مجموعه خطابه‌های هزاره^۲ ایراد کرده است. این خطابه‌ها به دعوت پرزیدنت کلینتون و بانو کلینتون در کاخ سفید انجام می‌شد.

ایلی ویزل در تابستان ۱۹۴۴ به همراه پدر، مادر و خواهرانش به آشویتس فرستاده شد. در آوریل ۱۹۴۵ نیروهای آمریکایی او را آزاد کردند و بعد از جنگ او به پاریس نقل مکان کرد و روزنامه‌نگار شد و سپس در نیویورک اقامت گزید. او بیش از ۴۰ کتاب نوشته است از جمله کتاب خاطرات‌اش از هولوکاست. ایلی ویزل مدیر و بنیان‌گذار موزه یادبود هولوکاست در آمریکا است.

هیلاری کلینتون در مقدمه بر خطابه او گفت که وقتی یک سال پیش ایلی ویزل را برای سخنرانی دعوت می‌کردم، فکرش را هم نمی‌کردم که سخنرانی‌اش

1. Elie Wiesel

2. The Millennium Lecture Series

مصادف شود با ایامی که در آن «شاهد قطارهای پر از کودکان در کوزوو هستیم، کودکانی که از خانه و خانواده خود جدا شده‌اند و دنیای کودکانه آن‌ها و خاطرات و انسانیت‌شان به غارت رفته است.»

مخاطرات بی تفاوتی^۱

آقای رئیس جمهور، بانو کلیتون، اعضای کنگره، جناب سفیر هالبروک، عالیجنابان، دوستان!

۵۴ سال پیش از امروز پسر بچه‌ای یهودی از شهر کوچکی در جبال کارپاتیه یک روز چشم باز کرد، و خود را جایی که خیلی از وایمار شهر محبوب گوتته دور نیست، در بوخنوالد^۲ اردوگاه لعنت ابدی یافت. رهایی خود را سرانجام باز یافت اما دیگر نشاطی در دلش نبود و فکر می کرد دیگر هرگز نشاطی هم نخواهد یافت. به یاد می آورد که تازه یک روز بود به دست سربازان آمریکایی آزاد شده بود و آن‌ها چقدر از آنچه دیده بودند خشمگین بودند. حتی اگر پیری کهنسال شود هم آن خشم را به یاد خواهد داشت و برای همدلی و شفقت ایشان قدردان خواهد بود. زبان‌شان را نمی فهمید اما چشمان ایشان هر چه را لازم بود می گفت - اینکه آن‌ها هم به یاد خواهند سپرد و شهادت خواهند داد.

۱. برگرفته از:

<http://www.historyplace.com/speeches/wiesel.htm>

2. Buchenwald

و اکنون من در مقابل شما ایستاده‌ام آقای رئیس جمهور - فرمانده کل ارتشی که مرا و ده‌ها هزار چون مرا آزاد ساخت - سرشار از حس عمیق و ابدی قدردانی برای مردم آمریکا.

قدردانی کلمه‌ای است که من بسیار دوست می‌دارم. قدردانی چیزی است که انسانیت آدمی را تعریف می‌کند. و من قدردان شما هستم هیلاری - یا بانو کلینتون - برای آنچه گفتید و آنچه برای کودکان جهان انجام می‌دهید، برای بی‌خانمان‌ها، برای قربانیان بی‌عدالتی، قربانیان سرنوشت و جامعه. و از همه شما برای اینکه اینجا گرد آمده‌اید سپاسگزارم.

ما در آستانه قرن تازه‌ای هستیم، هزاره تازه‌ای. میراث قرنی که دارد به پایان می‌رسد چیست؟ در هزاره‌ای که می‌آید از این قرن چگونه یاد خواهند کرد؟ بی‌گمان درباره این قرن داوری خواهند کرد و با جدیت تمام داوری می‌شود هم از بعد اخلاقی و هم از منظر متافیزیکی. در این قرن ناگواری‌هایی رخ داد که سیاهی خود را بر انسانیت سایه افکن ساخت: دو جنگ جهانی، جنگ‌های داخلی بیشمار، زنجیره بی‌معنایی از ترورها - گاندی، کندی، مارتین لوتر کینگ، سادات، رابین - راه انداختن حمام خون در کامبوج و نیجریه، هند و پاکستان، ایرلند و رواندا، اریتره و اتیوپی، ساریوو و کوزوو؛ رفتار غیرانسانی در گولاک و تراژدی هیروشیما. و در سطحی البته متفاوت آشویتس^۱ و تربلینکا^۲. آن‌همه خشونت و آن‌همه بی‌تفاوتی.

بی‌تفاوتی^۳ چیست؟ از نگاه ریشه‌شناسی، این کلمه یعنی «فرقی ندارد». وضعیتی غریب و غیرطبیعی که در آن خطوط میان روشنی و تاریکی، میان طلوع و غروب، میان جنایت و مکافات، میان بی‌رحمی و شفقت، میان خیر و شر محو می‌شود.

روال و پیامد گریزناپذیر بی‌تفاوتی چیست؟ آیا این هم نوعی فلسفه است؟ آیا فلسفه قابل فهمی وجود دارد که متضمن بی‌تفاوتی باشد؟ آیا کسی می‌تواند بی‌تفاوتی را نوعی از فضایل به شمار آورد؟ آیا ضرورت دارد که گاه آدمی به آن عمل کند تا وقتی گرد و اطراف او حوادث وحشتناکی رخ می‌دهد بتواند به سادگی سلامت عقل خود را حفظ کند و زندگی معمول‌اش را بکند و از غذای خوب و جام شراب‌اش لذت ببرد؟

البته بی‌تفاوتی وسوسه‌انگیز است و بالاتر از آن می‌توان گفت اغواگر و

1. Auschwitz
2. Treblinka
3. Indifference

دعوت کننده است. خیلی آسان تر است که آدم نظرش را از قربانیان برگیرد و سوی دیگری نگاه کند. خیلی آسان تر است که از چنین حوادث گستاخانه‌ای که کار و رویا و امیدهای ما را مختل می کند پرهیز کنیم. و در هر صورت زحمت آور و دل آزار است که در رنج و نومیدی کسی دیگر گرفتار شویم. با این وجود، برای کسی که بی تفاوت است، همسایه درد بکشد یا نکشد تفاوتی ندارد. و بنابراین زندگی آن‌ها از چشم او بی معنا است. رنج نهان یا آشکار ایشان هیچ توجهی بر نمی انگیزد. بی تفاوتی «دیگری» را به چیزی مجرد تبدیل می کند.

در آنجا پشت دروازه‌های سیاه آشویتس دلشکن ترین وضعیت را زندانیانی داشتند که آن‌ها را به مسخره «مسلمان سجاده نشین»^۱ می نامیدند. خود را در پتوی پاره‌ای که داشتند پیچیده بودند و روی زمین نشسته یا افتاده بودند و به ناکجایی در آسمان می نگریستند. از خویش رفته بی آنکه بدانند کیستند یا کجایند، غریبه با هر چه در اطراف شان می گذشت. آن‌ها دیگر دردی حس نمی کردند، گرسنه نمی شدند، تشنه نبودند؛ آن‌ها از هیچ چیزی نمی ترسیدند. هیچ چیزی احساس نمی کردند؛ مرده بودند و خود نمی دانستند.

برخی از ما حس می کردند که اگر آدمیان از ایشان روی گردانده‌اند بدترین وضع متصور نیست. این ریشه در سنت ما داشت. ما احساس می کردیم که اگر خداوند ما را به حال خود رها کند بدتر است از آنکه ما را مجازات کند. خدایی که عادل نیست بهتر است از خدایی بی تفاوت. اگر خداوند ما را نادیده می انگاشت برای ما سخت تر بود تا اگر قربانی خشم او می شدیم. آدمی می تواند دور از خداوند مسکن گزیند - اما نه خارج از او. خداوند هر جا باشیم هست. حتی وقتی رنج می کشیم؟ آری حتی وقتی رنج می کشیم.

به یک معنا، بی تفاوت بودن به آن رنج است که آدمیان را غیر آدمی می کند. بی تفاوتی، هر طور نگاه کنیم، بسی خطرناک تر از خشم و نفرت است. خشم گاه می تواند خلاق باشد. یکی از روی خشم شعری ژرف می نویسد، یا سمفونی با عظمتی خلق می کند، دیگری به سبب آنکه از مشاهده بی عدالتی خشمگین است دست به کاری ویژه به خاطر انسانیت می زند. اما بی تفاوتی هرگز به خلاقیتی ختم نمی شود. حتی گاه نفرت است که می تواند واکنشی بر انگیزد. با آن می جنگید؛ آن را محکوم می کنید؛ خلع سلاحش می کنید. بی تفاوتی اما هیچ واکنشی بر نمی انگیزد. بی تفاوتی آغاز هیچ چیز نیست؛ پایان است. و از این رو، بی تفاوتی همیشه دوست

۱. چون قادر نبودند بایستند. اصل تعبیر Muselmanner با بحث‌های مختلفی همراه بوده است.

دشمن است. چرا که به مهاجم سود می‌رساند و نه هرگز به قربانی او؛ یعنی آن کسی که دردش ده برابر می‌شود وقتی در می‌یابد که فراموش شده است. زندانی سیاسی در سلول خود، کودکان گرسنه، پناهندگان بی‌خانمان اگر به دردشان توجهی نشود، اگر از تنهایی‌شان با جرعه امیدی خلاص نشوند، از حافله انسانی تبعید شده‌اند. و با انکار انسانیت ایشان ما به خویشتن پشت کرده‌ایم.

پس بی تفاوتی نه تنها گناه نیست که مجازات است. و این یکی از مهمترین عبرت‌های تجارب گسترده این قرن رو به پایان است در مقوله خیر و شر. در جایی که من از آن می‌آیم، جامعه به سه طبقه ساده تقسیم می‌شد: قاتلان، قربانیان و نظاره‌کنندگان. در طول آن تاریک‌ترین دوران در داخل گتوها و اردوگاه‌های مرگ - و من خوشحالم که بانو کلینتون اشاره کرد که ما متذکر به آن دوره هستیم خاصه این روزها که «ایام یادبود» است - اما در آن زمان ما احساس می‌کردیم مطرود و فراموش شده‌ایم؛ همه ما چنین احساسی داشتیم.

می‌دانستیم وجود آشویتس و تربلینکا از اسراری است که به دقت مراقب‌اند که فاش نشود و رهبران جهان آزاد نمی‌دانند پشت این دروازه‌های سیاه و سیم‌های خاردار چه می‌گذرد؛ و باور داشتیم که آن‌ها هیچ خبر ندارند که جنگ علیه یهودیان بخشی از نبرد ارتش هیتلر و همدستان‌اش با نیروهای متفقین است. تنها دل‌خوشی ما این بود که باور داشتیم اگر آن‌ها می‌دانستند بی‌تردید زمین و زمان را به هم می‌ریختند تا مداخله کنند. اگر می‌دانستند بی‌تردید با خشمی زایدالوصف اظهار نظر می‌کردند و این رفتار را محکوم می‌کردند. اگر می‌دانستند خطوط آهن منتهی به بیرکناو^۱ را بمباران می‌کردند. فقط خطوط آهن را. فقط یک بار.

و اکنون ما دانسته‌ایم، دریافته‌ایم، کشف کرده‌ایم که پنتاگون می‌دانست، وزارت خارجه آمریکا می‌دانست. و آن که آن زمان در کاخ سفید بود و رهبر بزرگی هم بود می‌دانست - و این را باید با درد و رنج بگویم چرا که امروز دقیقاً ۵۴ سال از مرگ او می‌گذرد؛ فرانکلین دلانو روزولت^۲ را می‌گویم که در دوازدهم آوریل ۱۹۴۵ در گذشت و حضورش برای من و ما کاملاً ملموس است.

تردیدی نیست که روزولت رهبر بزرگی بود. او مردم آمریکا و مردم جهان را بسیج کرد تا به نبرد پیوندند و صدها و هزارها سرباز شجاع و با شهامت را از آمریکا به جنگ با فاشیسم فرستاد؛ به جنگ با دیکتاتوری؛ به جنگ هیتلر. و بسیاری از این

۱. Birkenau بخشی از آشویتس شماره دو که از اکتبر ۱۹۴۱ ساختن آن شروع شد.

2. Franklin Delano Roosevelt

جوانان در جنگ به خاک و خون غلتیدند. و با وجود همه این‌ها، تصویر او در تاریخ یهود - ناگزیر باید گفت - تصویر او در تاریخ یهود، تصویری مخدوش است.

قصه تلخ کشتی سن لویی^۱ قصه‌ای گویا در این زمینه است. شصت سال پیش، محموله انسانی آن - شاید نزدیک به هزار یهودی - به آلمان نازی برگردانده شد. و این پس از شب شیشه‌های شکسته^۲ بود. بعد از اجرای اولین برنامه دولتی که در آن صدها مغازه یهودی ویران شد، کنیسه‌ها به آتش سوختند، هزاران نفر از مردم به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند. و آن کشتی، که دیگر به سواحل آمریکا رسیده بود، به آلمان برگردانده شد.

من درک نمی‌کنم. روزولت انسان خوبی بود و صاحب دل بود. می‌فهمید چه کسانی نیازمند کمک‌اند. چرا اجازه نداد که این پناهجویان از کشتی پیاده شوند؟ هزار نفر - در آمریکایی که کشوری پهناور است و دموکراسی بزرگی دارد و سخاوتمندترین ملت در تاریخ مدرن است. چه شد؟ من درک نمی‌کنم. چرا این بی تفاوتی در بالاترین سطح‌اش نسبت به رنج آن قربانیان اتفاق افتاد؟

اما آن زمان انسان‌هایی بودند که به وضع تراژیک ما حساس باشند. آن غریبه‌دیان، آن مسیحیان، آن کسانی که آن‌ها را «حنیفان خارج از مذهب» می‌نامیدیم. کسانی که اعمال قهرمانانه و از خودگذشتگی‌شان شرف ایمان‌شان را محفوظ داشت. چرا آن‌ها اینقدر کم‌شمار بودند؟ چرا تلاش‌هایی که برای حفظ جان افسران آدمکش اس‌اس پس از جنگ می‌شد در طول جنگ برای حفظ قربانیان آن‌ها نشد؟

چرا برخی از بزرگترین شرکت‌های آمریکایی تا سال ۱۹۴۲ هم به تجارت با آلمان هیتلری ادامه دادند؟ این موضوع مطرح شده و مستند هم شده است که ارتش متحد آلمان^۳ بدون نفتی که از منابع آمریکایی خریده بودند، نمی‌توانست حمله به فرانسه را عملی کند. چطور کسی می‌تواند بی تفاوتی آن‌ها را توضیح دهد؟

با این همه، دوستان من، چیزهای خوب هم در این قرن دهشت‌انگیز اتفاق افتاد: شکست نازیسم، فروپاشی کمونیسم، تولد دوباره اسرائیل در خاک آبا و اجدادی‌اش، مرگ آپارتاید، پیمان صلح اسرائیل با مصر، توافق صلح با ایرلند. و اجازه بدهید یاد کنیم از دیدار پر کشمکش و صحنه‌های تاریخی بین رابین و عرفات که شما، پرزیدنت کلینتون، درست در همین محل ترتیب دادید. من آنجا بودم و هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

1. St. Louis

2. Kristallnacht

3. Wehrmacht

و سپس البته تصمیم مشترک ایالات متحده و ناتو برای مداخله در کوزوو و حفظ جان قربانیان و آن آوارگان و آن‌ها که از خانمان خود ریشه کن شده بودند به دست مردی که باور دارم به خاطر جنایات‌اش باید به اتهام جنایت علیه بشریت محاکمه شود. اما این بار، جهان خاموش نبود؛ این بار، ما پاسخ دادیم؛ این بار، مداخله کردیم.

آیا این بدان معنا است که ما از گذشته آموخته‌ایم؟ به این معناست که جامعه تغییر کرده است؟ آیا آدمیزاد کمتر از سابق بی تفاوت است و بیشتر آدم شده است؟ آیا واقعا از تجارب خود درس گرفته‌ایم؟ آیا کمتر از سابق به بلایای قربانیان پاک‌سازی قومی و دیگر صور بی‌عدالتی در سرزمین‌های دور و نزدیک بی تفاوت هستیم؟ آیا مداخله موجه امروز که به رهبری شما، آقای رئیس جمهور، در کوزوو صورت می‌گیرد، هشداری دائمی است که دیگر اخراج و آواره ساختن مردم و ارعاب کودکان و پدر و مادرهای‌شان در هیچ جای جهان تحمل نخواهد شد؟ آیا این دیگر دیکتاتورها را در سرزمین‌های دیگر از اعمال مشابه باز می‌دارد؟

و بچه‌ها چه می‌شوند؟ آری ما آن‌ها را در تلویزیون می‌بینیم، درباره آن‌ها در روزنامه‌ها می‌خوانیم، و قلب‌مان به درد می‌آید. سرنوشت کودکان همیشه بناگزیر غم‌انگیزترین است. وقتی بزرگترها به جنگ بر می‌خیزند بچه‌ها هستند که می‌میرند. ما چهره‌هاشان را می‌بینیم، چشمان‌شان را می‌بینیم. آیا ضجه‌شان را می‌شنویم؟ رنج و مشقت آن‌ها را حس می‌کنیم؟ هر دقیقه یکی از آن‌ها از بیماری، از خشونت، از قحطی می‌میرد. بعضی‌هاشان را - بسیاری‌شان را - می‌شود حفظ کرد.

و اینچنین یک‌بار دیگر آن پسر بچه یهودی از کوهستان کارپاتیه را به یاد می‌آورم. او در تمام این سال‌های جستجو و تقلا همراه منی بوده است که دیگر پیر شده‌ام؛ ما با هم قدم می‌زنیم به سوی هزاره جدید؛ در تسخیر ترسی عمیق و سرشار از امیدی بی‌کران.

